











مقدار سه منتهی است لان التقاسیم لا متناهی و شک نیست که تقاسیم مقرر است و در علم قوم متناهی اندیم  
 بهر حال فطرت بود خود او را بنما نم تقاضا نهدیم و حق آنست که اینجا کار به تعدیل با این سطرین باشد  
 زیرا که بمبادل آن قدر شدت است که مناسب بر خواجه نباشد که اگر یک را به یکم نو دور ج را حبیب بتعدیل  
 با این سطرین اگر هم حبیب فطرت = خط خط خط خط که بود و تقاضا لب مسه ندی پس حبیب مطلوب  
 خط خط خط خط خط که باشد و حبیب التماس که حبیب یک را به است بمعدل تعدیل بعد از  
 خط خط خط خط خط که شود و تقاسیم آن برین خط یک را به یکم نو دور ج مسطرین سر محل کانو  
 کانه لو نه شود که به پنجاه منتهی بخش بود که از دور که شایسته فرو نرسد پس به تقاضا یک منتهی  
 اینجا کار کشید که اگر حبیب از تعدیل بمبادل باید بر آورد و هكذا منتهی التحقيق والله

تعالیٰ التوفیق بکہ اگر نیکو بگری تصاف شدت بسیار و قاضی کہ درین فتنهای اخیر است

حال دارو که تقدیر از این اسطر من از جو استیجیست و تفاهت و تباها می باشد بدین گونه سخن من تفرج با العلم

وَالْطَّيْرِ وَالْأَنْسَانِ وَجَمَلُهُ عَلَى مَا لَيْسَ عَلَيْهِ مِنْ ذَلِكَ أَوْ تَقْرِيرُ مَا لَيْسَ بِهِ مِنْ ذَلِكَ

که تنقید نویسی در خط نیز در بزرگ تنقیح قوس چیست قائله از تقریرات بالا است که مورخان را

ایم خدمت و نیکو در خیر افتد از دین و دنیا و مسکن راحل و قاطع زناج نیست باقی قسمی از جمله

خطوط مرسیت فائدہ دہ خطوط صحیح

این خطوط بهر قوس که باشد یکسره کشیده مشتمل بود تا آنکه غایتها هم آن کسری را آن کردیم از هم باطل کردیم

و بمثل اینصورت بارها و بارها می توانیم باقی را بر فی و بساط قطع کنیم و به این ترتیب می توانیم به آسانی به مرکز رسیدیم.

یک کا گزینہ مثلاً قیلا و قریب یار ایشا سیرۃ ۴۵۶ راجه و اسقاط آنکه کرم از نفع و اسقاط



تفاوت تریب و لیکه و رت اختلاف نظرت در صورتیکه بر حسب تفاسیل مکتوب زیاده است پس که سایه زمین است  
 نداده مع مطلق اگر لیکه باشد با جزایک نظریه و مکتوب زیرا که اینها تمامه نظریه باشد و هیچ یک است  
 تغییر بلیکس و سایر اهل ابعاد و بر لم سایه نیست که کعبه و دیوار مثل نظریه زمین که اگر نظریه باشد بقیه  
 گیرند سایه و مدتی باشد و در وقت چهار و پنج که خط و سطر است مع کسر و فاصله و اینها  
 از است نداده و فوفا که کعبه و جهان نشسته و سی و پنج مرتبه است مع شش و زانو غیر یک ۱۲ مرتبه از ۹۰۰  
 مرتبه هم بیشتر و جایش اینها غیر خط و کر و کت کفری الواقع سایه زمین همان قدر است که در ابعاد  
 و ابرام شمع شده و آنکه خط و قیاس هم بوج غیر سمت اراس نامتناهی گفتیم سخن غریب که سبیل است  
 چنانکه علامه بر چندین گفت که بیشتر اند بود که مراد از سنای آن باشد که از فایت طول طرف او معلوم شود  
 و قیاس او برین خط هندسی روانیت زیرا که آنجا چهار خطوط مخروط که با آن غیر نقطه علامی شده و اینها  
 شکل کند هر چه در او بر حاده و غیر و چنانکه در مقابل جدا گانه که درین باب بر حاضرم بیان نموده ام و درین  
 همین یک جانب اعمی و قاطع ماده است و چنانکه در غیر مخروط خط قائم و بیست که چون هر دو از زوایا  
 حاده بر خیزد و تقامی آنها سیل بر باند از آنکه بگویند و دیگر است از قائم سر بزند  
 تقامی خواب با خط عرب بر نقطه ک شده و با خط عرج بر ح و اینها با یکدیگر  
 فکله مع کسر با خط علامی درند خطوط مخروطی با نصف بودن غیر سمت اراس که بشاید ایتنا  
 نو و در جهت همان جا علامی است و بقدر نقطه که هم رسید به پای مشه و چنانکه نیست که اگر چه  
 بر حاده قاطع و خط بوجه اندام علامی مستقیم همیشه و اما تا نوره از مشه که است تلاقی اندام و تراز اینها  
 و اکیم است و جدول برای آن وضع کرده مرشد که اینها بین دو سطر است بذریع این مکتوبات تفاسیل  
 آنها مقدار او توان دریافت چنانکه در فصل تبدیل مابین السطرن روشنی گردد پس اگر سطر و خط را  
 قاطع نویسیم مقدار اینها مابین خط و مشه از جدول چنان معلوم شود و این مقصود است که یو برین  
 بنا و ترکیب آن شدند لاجرم تقاضای باید نهاد و او را تمهید و تفاسیل توان نمود زیرا که ما درین

۱۲

علامه



و هم قطع نماید و اندک آنم تنبیه شود اینک از طلا تقیاس می شود بر آنکه بر آن سکه  
 که شتره است و پند سان بود ب رنگان آن است که بر آن قوس مربع و در سکه او خطی قطع بر خیزد  
 که در سکه های نو کاظم خل اول نود و در و فلانی منقوشه و قاطع تمام منقوشه را غیره می شناسند  
 و **انا اول** بلکه هر یک معدوم بود زیرا که خل و قاطع هیچ یک را تعریف نتوان کرد بلکه اعتبار آنی لازم  
 می نماید و او را معتبر داشته اند پس چون ملاقی نبودند فلان باشدند قاطع و گاهی نری که بر دو دانه باشد  
 اما یکدفعه که در چهره اوست قوس منقسم چنان گردد و بلکه هم زیادت آنکه در فزاید که در سکه یا **اولی**  
 نه پس که سهم حادث شده ششما ششما زیاد می شود تا در نزدیکی نیم دور قریب معدوم است و در سکه چنان قوس  
 خیزد و دیگر فزود و نمید و کا ط باشد سهم منقسم گردد و کاهکت که اینها پس از چنانیز منقسم شدن باید چنانکه پس  
 و فلان غیر در بر و صیقل تمام و فلان تمام نود و در بر را نوشته اند تنبیه چنان هم بود چنان چرب و نرم و خندان  
 تفاضل ظاهر و قاطع خط را نیز غیر معدوم داشته اند و همچنین مرابیت بر زخم نشان زیرا که چون فلان قاطع  
 نود و در بر نامتناهی است تفاضل میان او و فلان قاطع خط معدوم و نیز نامتناهی باشد و زنه نشانهای با تنهایی  
 متناهی شود اما اصحاب زیادت فلان خط بقدر زنه مرصع خط مطمح مرصع است از شش زنه  
 بعینه پس مقدار در فاضل تفاضل داشته اند چنانکه در هیچ سکه و حجب عادت به تبعیت او در هر سکه  
 پس بخیر این فلان نود و در بر است نه لایح خط لایح بلکه بقدر از شش **اولی** و این **اولی**  
 قرار داد این است که از قاطع **اولی** را فلان نامتناهی گرفته اند و در شش منقسم الیه یا به غیره  
 نه الی غیره که سکه این ششما ششما با یک شدن گرفته اند و فلان سکه هر ختم مرکز بود  
 شش از مرکز زمین و در سکه شش و شصت فر باشد با غیر اینک نیم فلان زمین و در سکه شش  
 باشد که یک سکه و در فلان او و دانی که شمس و فرض سبب که کجی آنهارا نامتناهی اند و فلان سکه زمین  
 چنانکه شمس از شرق و غرب و جنوب و شمال مختلف شود و کجی و ششما پس بودن آنجا به اختلاف و فلان بود

۱۱



در زنج سگای نیز آن تعجب نیست و بهادر نماند بر حسب عادت متابعت کرد که طراول وقت بود و نیز سگای  
ناتوانی گرد و در وطن نماند چنانکه طبع غیر متناهی باشد از آن در اول نظر که چشم نماند از آن در ظاهر  
و بهر استخوان زنج اجداد چنانکه ششم که این سخن ظاهر است یا محمول بر میان است و در ظاهر نماند از آن در ظاهر  
الابار و لا یکن وقوع الظل الا فی بعد از باشد و فصل مقیاس و مقیاس است و مقیاس است و مقیاس است  
از کره ارض باشد و مقیاس است و مقیاس است و مقیاس است و مقیاس است و مقیاس است و مقیاس است  
جزء الا و غیر بنظیر و بنظیر و بنظیر و بنظیر و بنظیر و بنظیر و بنظیر و بنظیر و بنظیر و بنظیر  
فصلی در این غیر متناهی و در اول نظر که سگای زمین را فلک از زمین می شود و در اول نظر که  
خوف نیست از آن اگر زهره و عطارد را با آفتاب تا بدو است و در اول نظر که سگای زمین را فلک از زمین می شود  
که تحقیق آن است که خبر آفتاب این همه که کتب در ذات خود خدایان و در این اخبار که خورشید روشن است  
و اینها سفید است و چنانکه از آن چوین و در ذات سید و بر روی مهر و دیده اند از آن صورت که در این  
شکلی است و چنانکه در بعضی تحریر است از آن گفته ایم از آن خبری است که در این اخبار که خورشید روشن است  
لا محذور باشد خواه افقی و یقین بر بنابر آن است تا آنکه ظاهر بر بنیادی را دیدیم که در شیخ زنج سگای فرمود  
می توان گفت که فل مقیاس البینه متناهی است و بنظیر و بنظیر و بنظیر و بنظیر و بنظیر و بنظیر و بنظیر و بنظیر و بنظیر  
چنانچه در اصل می بینیم تا آنکه این خبر را در افق خیال غیر بود و اما ظاهر بر بنیادی را دیدیم که در شیخ زنج سگای فرمود  
بنظر ما که در این اخبار که خورشید روشن است و در ذات سید و بر روی مهر و دیده اند از آن صورت که در این  
آنها متناهی است و بنظیر و بنظیر و بنظیر و بنظیر و بنظیر و بنظیر و بنظیر و بنظیر و بنظیر و بنظیر  
پس محذور و بنظیر و بنظیر و بنظیر و بنظیر و بنظیر و بنظیر و بنظیر و بنظیر و بنظیر و بنظیر  
از آن اخبار که خورشید روشن است و در ذات سید و بر روی مهر و دیده اند از آن صورت که در این  
افقی باشد و در حقیقت که در این اخبار که خورشید روشن است و در ذات سید و بر روی مهر و دیده اند از آن صورت که در این  
در این اخبار که خورشید روشن است و در ذات سید و بر روی مهر و دیده اند از آن صورت که در این



جاری ماند بعد از آنکه سایه عمودی را بر سایه افقی فصل به یکدیگر فصلش افزودن گیرد تا آنکه چون میرسد به مرکز افق  
عمود بر غایت در از پیش رسد آنجا که افقی وقت طلوع بود و افقی برناوت نکات و اگر نیز آنجا آید در یک خط  
افقی خود منقسم گردد چنانکه عمودی در وقت طلوع که این وقت نیز مواج را سس افقی شود چنانکه هنگام طلوع  
عمودی که بود از عمودی بتناقص جهت قهقری نماید و افقی افزودن گیرد و کاهش آن و فرازشش همچنین جهت بانی  
مونا نماید تا بر زمین دور باقی که ارتفاع از افق غرضی باشد ماند باز هر دو مساوی و مساوی مقیاس باشد کرد

و از اینجا باز افقی را فصل به یکدیگر و مترادف اند تا آنکه هنگام غروب افقی باز برناوت خود منقسم گردد و عمود  
و عمود منقسم شود سایه عمودی را ظل اول گویند زیرا که اول حدوث او هنگام طلوع نیست که بقایا  
وقت حدوث سایه بر بالیت و سایه افقی را ظل ثانی که او وقت طلوع برناوت خود منقسم باشد و حدوث او  
بعد از تمام وقت زوال نیز از جهت الراس بود نیز سایه عمودی را ظل ثانی خوانند که وقت انقضای  
و پیش از این و بعد از آن بیشتر عرضی بود زمین از بالا بر سر توج هر بود و سایه افقی را ظل ثانی گویند که در  
بر سطح زمین منقسم و هموار می باشد و پیدا است که سایه خطی است مستقیم در سطحی که مقیاس بر آن قائم است  
قاعدۀ مقیاس و طرف خط شعاعی که بطرف گزشتۀ بکناره سایه متعلق شده پس اگر راس  
مقیاس را مرکز گرفته بجای قاشق توسی رسم کنند که متحد و یکشد بجای مقیاس و از خط شعاعی  
لاجرم مقیاس بنمایند نیم قطر بود و آن خط شعاعی از راس مقیاس تا انتهای او بطرف سایه نیز  
قاطع و سایه عمود بود که بر طرف آن قطر قائم شده باین خط شعاعی متحد و گشت **کذا**  
**الف** مقیاس **ب** سراسر و **ج** خط شعاعی **د** ظل اینچنان خطی را که با توسی برین  
و تیره باشد ظل آن توسی خوانند که آنجا ما یکم نیز در شعاع نیز و سایه باشد و با آن خطی که ظل اول  
بر توسی در ارتفاع مساوی ظل ثانی تمام آن توسی مر باشد و با انعکاس پس بنام ظل هر توسی را ظل اولش و ظل ثانی را  
ظل ثانی او نامند اینقدر در بیانست و به تنبیه بسندست تا ما زبان زر خود درین مقام آن است چنانکه

⑨



آن را بر تریف فقر قسری هر چهار ربع را هر چهار باره معتبر شد و در خط محمد صاحب نیفتاد باعتبار تقسیم  
 فضل که از آن بر قاطع و خارج از خطوط معتبر است باز تریف قاطع را و اگر بار صاحب نقد  
 باعتبار ظل زیرین زیرا که مندرج است و قاطع قوس  $\text{حک}$  نتوان گفت زیرا که با اول  
 مساوی ندارد و اگر مساوی قاطعش پیش ازین سه نکته و تریف آن وجه فضا را ششم و اگر از آن  
 اخیره قطع شمرده گوئیم که چون قوس  $\text{حک}$  را  $\text{اب}$  و  $\text{طح}$  هر دو قطعی می آید  
 و که  $\text{حک}$  را  $\text{اح}$  و  $\text{حک}$  را  $\text{حی}$  پس چنانچه اقتضا کنیم آنگاه در تریف ظل  
 جهان گوئیم که عمود است بر عرض قطر از یک کرانه قوس مستوی ازین نقطه قطر متقد و منقطع  
 تلاقیش با قطر است و اگر که بطرف دیگر آن قوس گزرد هر آن گزیده و خسر باشد و هم مثل  
 فاما آن نکته از دست می رود و فاخته نصف است و عجبها استنبیه دوم منرا و اگر برای دور  
 سایه و وقت لایسما نصف النهار سازند هر دو گزشت است که افق که زمین هموار کنند و  
 و مقیاس بر آن عمود سازند و خط نصف النهار را از آنجا چون سایه بر آن خط منطبق شود و نصف النهار  
 و سایه آن وقت فی الزوال و سایه است که در وقت ظهر و عصر معتبری شود و اگر آفتاب از آن  
 سایه یکسر میزد و آن بعد از فی الزوال نباشد و اندام سایه نیز از نصف النهار حقیقی بود و دوم خود  
 که بر زمین هموار میگویند و در آن وقت که آفتاب از آنجا که شمس بمنزل حرکت میبرد و از طریق تا غروب  
 حرکت میبرد و نیز حرکت اگر این منحنی است و در هر آنه مقیاس از آن ارتفاع حرکت میبرد و در خط عمود است  
 افق بر دیوار زیر آن میخ کشند چون سایه و در بر آن خط منطبق آید نصف النهار حقیقی باشد این دو مقیاس  
 با هم در سایه تبادل دارد و وقت اول طلوع نیز مقیاس عمودی را سایه اعلان بود که نیز موازی با کس است  
 اگر بود که زیر پای او در دیوار بنهان بود و مقیاس افقی را سایه بر بنهانت در آن پیش باشد و چون برود  
 بالا افق حرکت کرد سایه عمودی حادث شود و هر مقدار که این سایه حادث شود همان مقدار از سایه عمود  
 افقی کاهد و هم چون افزایش آن و کاهش این مقیاس است و از آنکه چون ارتفاع نیز بقدرش در  
 آنجا چنانکه رفته بود و هر یک شش اعنی برابر مقیاس شود و نیز باید و فاخته چنان

م رند آفتاب  
 است لایس  
 م دیوار هموار



بعض چیزهاست در کدام ساقین که تنبیه بر ایشان خالی از ایضاح ملام و لذت او نام نباشد -

تنبیه اولی مدتی که سکه تعریف ظل نجومی چنان فرمود و شایع علامه بر آن تفریر نمود

و چنانکه سنج بهار زمان حسب عبادت خود شش راه متابعت او پیچید که شش عمود باشد که اکثر

قوس بیرون رفته قائم شده بقطر است که همان طرف گزیده است و ملاقی شده با قطر عادی شده با قطر دیگر

دیگر که بطرف دوم آن قوس گزیده است **اهد اول** این سخن از ذکر تمایز آن دو عمود که بیرون قوس گزیده

طرف قطر و نقطه ملاقی خالیست زیرا که در این صورت **ح** بر خط **ح** صادق است که او

عمود است از یک طرف قوس **ا** بیرون رفته و بقطر **ا** ملاقی شده با قطر **ا** بیرون رفته از نقطه

مایل استند در هر دو جهتیست و نیز صادق است که با قطر دیگر ملاقی شده با قطر **ا** بیرون رفته

نیست بخلاف تعریف فقیر و حد و فرق دیگر میان تعریف فقیر و این تعریف آنست که بیرون رفته

عمود طرف قوس اعتبار نگردد و طرف دیگر قوس را میان مرکز و نقطه الخط و العمود گرفتن

بخلاف ایشان در این برین و شمره این خلاف آنست که در قوس **ا** که در ربع دوم و سوم



واقع است مصداق ظل بر تعریف من و ایشان مختلف گردد

قوس **ا** که در ربع اول است بر هر دو تعریف ظل باشد مگر **ا** که

و کذا که قوس **ا** که در ربع چهارم است **ح** ظل بود که از یک طرف قوس **ا** تا

**ا** بر آمده با قطر **ح** که بیرون قوس گزیده است ملاقی شده و بر تعریف **ا** هم

فقیر ظل او **ح** بود که عمود است بر طرف قدر **ا** که یک طرف قوس **ا** را بر

عمود است بر نقطه ملاقیش با خط **ح** که از مرکز بر آمده بطرف دیگر قوس گزیده

با او ملاقی شده و کذا که قوس **ا** که در ربع سوم است بر تعریف ایشان هم **ا** است

ظل بود و بر تعریف فقیر **ح** تا علی قیاس سابق و این اختلاف را اثر بر مقصود نیست زیرا که **ا**

با **ح** و **ا** با **ح** واجب است که ملاقی شوند و بقدر مقصود



آنچه از قوس جیب تمام گرفته از نیم قطر باشد اگر قوس در ربع اول یا چهارم و فرایند اگر در دوم  
 یا سوم - و اگر هم معلومست تفاضل میان او و چه گرفته و در جیب جیب قوس است و قوس  
 از ربع دوم باشد اگر تفاضل نصف قوس است و فرایند اگر هم در اول یا اولی اگر در ربع دوم باشد  
 یا قاعده باشد از جواب بیرون شد و تعیین این نوعی توان کرد مگر از خارج ظل و قاطع خارج  
 اول آنچه از قوس جیب و هم با هم منهای بود که وجود هر یک مستلزم دیگری بود و هر یک بر دیگری  
 به دیگری صورت نمیست که اگر تفاوت همچنان این سه خط با هم منهای بود خارج قوس است  
 از قاطع و ظل و قاطع محدودند که در هر یک از اینها جیب آن توان شد بلکه اگر یکی از اینها  
 در وجود خارجی یکدیگر و عقل نیز که در سمت چنانکه ظل به قاطع و قاطع به ظل و هر یک از اینها  
 پس قوس را غرض از آن اگر چه در تعریف هر یک نام دیگرند بر نیم قوس تا از آن مغایرتش را که نیست پس اولی آنست  
 که این نشانه متعارف را تعریف نیز یکبار کرده آید و چنان گوئیم که چون بر طرف قطری که یکبار کرده  
 قوس گرفته است عمود را عمود گوئیم و نیز اگر از ربع دوم گرفته قوس گرفته است پس جهت  
 دیگر طرف آن قوس را بر او رسم تا آنکه با آن عمود متقاطع شود از طرف قطر یا نقطه تلاقی قاطع اول آن قوس باشد و از آن  
 تا نقطه تلاقی قاطع و یا به قاطع از طرف قوس تا نقطه تلاقی قاطع خارج و اگر متقاطع باشد از طرف قوس که نیم  
 عمود است بر طرف قطر یکبار کرده قوس مبتدی از این نقطه قطر مستقیم باشد از دایره که طرف دیگر قوس  
 در آن جانب واقع است متحد و بنقطه تلاقیش با خطی که از مرکز دایره برآمده در راه بر طرف دوم  
 این بود و تلاقی نقطه گرفته منتهی شد بر نقطه تلاقی خود و قوس که بر طرف قطر مار بر طرف دیگر قوس با هم منتهی  
 و اگر متقاطع باشد از طرف قوس که نیم عمود است بر طرف قطر یکبار کرده قوس مبتدی از این نقطه قطر مستقیم باشد از دایره که طرف دیگر قوس  
 در آن جانب واقع است متحد و بنقطه تلاقیش با خطی که از مرکز دایره برآمده در راه بر طرف دوم  
 این بود و تلاقی نقطه گرفته منتهی شد بر نقطه تلاقی خود و قوس که بر طرف قطر مار بر طرف دیگر قوس با هم منتهی

6



蘇軾詩集







[illegible]



اشتعلت چشمت فصولی هم زمانه

فصل اول - مهندسان را رسم نقشه و جهت که هر دو کار را برادران و همسر و فرزندان کنند و بفرستند

در خم ناستند و از آنجا اخباری که میطیبند به جموع را در روز گویند باده آفوس تقدیر قوم این اخبار آنها قوت را

بنام خداوند تعالی که او با صیقل ۱۲۰ باره بر باره را در جبهه خوانند و اینها از برای قسطی است که تقدیر فرموده

جمله خطوط آتشیه باین انبرال برده - بانه هر دو میباشند حقیقت در برابر وقتیکه گویند و ششتم بار به وقتیکه در آنجا

وتمت بحمد الله تعالى في شهر ربيع الثاني سنة ١٢٨٥ هـ

در اخباری معتبره شخصیت درجه را بر قوتش آورید و نیز قوت نیز و شخصیت مرغی را شخصیت و شخصیت

مثلث دکانا ربع مختصراً معشر بارسفخ المرق و ساروة الى غير القسما في فاما و قسمة دريات

۵۱  
مسئله پنجم: اگر  $a, b, c$  اعداد حقیقی باشند و  $a^2 + b^2 + c^2 = 1$  و  $a + b + c = 0$  باشد، آنگاه  $a^2b^2c^2$  را بیابید.

نوع و در تقسیم در پنج منطقه است برین درجه را برنج می گویند پس درجه شش را

ج ۷ نویسنده تغییر بر سر تا و اما در بعضی نسخ و اصول الفبا در نسخه های بعدی بسط و تفسیر شده است

فصل اول و نسبت نظر برید که بی مشهور است از حق و عبادت و جواب آن است که چون -

[illegible][illegible]

کونکے نام سے وصال کیا۔ الذلہ بہ۔ وکونکے روبرو کرتے نام نہ تھے۔ وکونکے اور اللہ نام نہ تھا اور

میرزا حسن خان ازید و تقویا بهادر ابی - باعتبار رافعیان از انرا در زمان محمد قزوینی که کتب معتبره

بجاءت الی غفره و جنتها ما حقیقہ بود چون برانست اگر چه در بخت ۱۲

کے این روز مرگیا کہ اس کا نام ہم نے لیا ہے جو درجہ انبیاء و اقد و حقہ سنیہ ثانیہ مشائخ  
القیہ زاید مسند کمالیہ کے ساتھ مل کر دیکھو۔ اور یہ

چهارم از این که عالمی که سازند کبریا باشد  
منتهی نماند که آنکه در عالم خود را برین

②

ایک دفعہ ایک شخص نے